

## در باب فرودستی و تغییر انقلابی در اندیشه آنتونیو گرامشی

سارا حضرتیان

### برای آزادی خواهان

نگارش متنی هر چند کوتاه در رابطه‌ی با مسأله‌ی «فرودستی» نیازمند بررسی عمیقی است که در بستر متون مختلف انجام شود. به عبارتی پرداختن به مسأله‌ی فرودستی نیازمند انتخاب زاویه دید و قرار گرفتن بر جایگاه درست در منظومه‌ی مفاهیمی است که در طی دهه‌ها و صدها در رابطه با مسأله‌ی فرودستی به نگارش درآمده است. یکی از جریان‌های اصلی در رابطه با فرودستان دیدگاه‌های مارکسیستی است که «فرودستی» را به منزله‌ی یک «دال» مرکزی در کانون توجه خود دارند. در این راستا نظریات مارکسیست ایتالیایی آنتونیو گرامشی بسیار محل نزاع بوده و هست. گرامشی اصطلاح «فرودست» را نخستین بار در مقاله‌ای با عنوان «یادداشت‌هایی بر تاریخ ایتالیا» و در قالب تحلیلی طبقاتی برای توصیف گروه‌هایی به کار برد که توسط هژمونی طبقات حاکم نخبه – که حق مشارکت بنیادین آنان را در ساخت تاریخ و فرهنگ محلی خود انکار می‌کنند – تحت سلطه، استثمار شده و به انقیاد درآمده‌اند. به تعبیری از منظر گرامشی طبقات فرودست می‌توانند شامل کارگران، دهقانان و دیگر گروه‌هایی باشند که از دستیابی به قدرت بازداشته شده‌اند. گرامشی معتقد است که تاریخ طبقه‌ی حاکم از طریق دولت واقعیت پیدا می‌کند، یعنی تاریخ عبارت است از تاریخ دولت‌ها و گروه‌های غالب، به همین دلیل وی به تاریخ‌نگاری طبقات فرودست علاقه‌مند شد. به طور کلی تاریخ طبقات فرودست تاریخی کاملاً ایزودیک است و گرامشی مفهوم فرودست را به فرودستان تمام ادوار تعمیم نمی‌دهد، او بین طبقات اجتماعی فرودست «مدرن» و «پیشامدرن» تفاوت می‌گذارد. چنانکه طبقات فرودست باستان و قرون وسطی نهادهای جداگانه‌ای داشتند و دولت حالتی اتحادیه‌ای داشت. اما دولت مدرن استقلال طبقات فرودست را لغو می‌کند و نقش خود را از حالت اتحادیه‌ای به حالت کنترل‌گر تغییر می‌دهد. در فعالیت‌های این طبقات تمایل به اتحاد وجود دارد حتی اگر در سطحی موقتی باشد. اما این اتحاد تا زمانی دوام دارد که گروه‌های فرودست پیروزی را دریابند. آنان حتی اگر شورش کنند باز از ابتکار عمل طبقه‌ی غالب در امان نیستند و همیشه حالتی تدافعی خواهند داشت. در عصر مدرن زندگی اجتماعی طبقات فرودست خود را در قالب احزاب، اتحادیه‌های کارگری و انجمن‌های فرهنگی بازیابی می‌کند، هرچند که دولت مدرن این شکل از استقلال طبقاتی را نیز بر نمی‌تابد و تلاش می‌کند این اشکال را در فعالیت‌های خود بگنجانند. به عبارتی کل زندگی ملت به طور آشفته و نابسامان در دستان طبقه‌ی مسلط قرار می‌گیرد و این پیکربندی مجدد زندگی طبقات فرودست در فرایندی کلی در عرصه مدرنیته‌ی سیاسی اتفاق افتاده است. دولت در حقیقت تبدیل «سوژه‌ها» به «شهروندان»، بر محصور شدن زندگی طبقات فرودست تمرکز کرده و در فرایند یکپارچه‌سازی، آنان را در خود ادغام می‌کند. این شکل از فرودستی به لحاظ کیفی متمایز از وضعیت گروه‌های اجتماعی ستم دیده و محروم در فرم‌های اجتماعی گذشته است (D. Thomas, 2018). در اندیشه‌ی آنتونیو گرامشی مبحث «گروه‌ها یا طبقات اجتماعی فرودست» تنها «طبقه‌ی کارگر» یا «پرولتاریا» را شامل نمی‌شود بلکه

بسیاری دیگر از اجزای جامعه را نیز در برمی‌گیرد، هرچند که در یادداشت بیست و پنج از دفترهای زندان اصطلاح «گروه‌ها» جای خود را به واژه‌ی «طبقات» داد و شاید بتوان آن را نگرش محتاطانه‌ی گرامشی نسبت به حساسیت نیروهای امنیتی در زندان موسولینی قلمداد کرد. فرودست برای گرامشی هسته‌ی مرکزی اندیشه‌اش محسوب می‌شود. (همان) گرامشی مفهوم فرودست را در وجه‌های متفاوتی به کار برده است و از آغاز یادداشت‌های زندان معنای تحت‌اللفظی آن را برای افسران غیر نظامی پایین دست نسبت به دیگران و افراد تحت کنترل به کار گرفته و در یادداشت چهارم اولین بار از این واژه برای یک گروه اجتماعی طبقاتی استفاده کرد و نهایتاً در سال ۱۹۳۴ در یادداشت بیست و پنج شرحی مبسوط تحت عنوان «تاریخ طبقات فرودست» به نگارش درآورد که در آن غلامان و دهقانان و اقلیت‌های مذهبی و زنان و نژادهای مختلف و پرولتاریا را به عنوان گروه‌های اجتماعی فرودست معرفی می‌کند (Gramsci, 1975, 2279: 93-4 در Green, 2002). اندرسون در «معادلات و تناقضات آنتونیو گرامشی» به طور صریح اذعان می‌کند که گروه‌های اجتماعی فارغ از اینکه به کدام طبقه از اجتماع تعلق دارند در عرصه‌ی دولت یکسان در نظر گرفته می‌شوند و دولت بورژوازی در قالب پارلمان «وحدت کاذب ملت را به توده‌ها باز می‌تاباند، گویی که پارلمان حکومت خودگردان آن‌هاست»، اما در واقع چارچوبی برای سازوکارهای هژمونیک طبقه‌ی حاکم است. در دولت مدرن دیگر طبقات فرودست صرفاً تحت ستم قرار نمی‌گیرند بلکه با سازوکارهای حاکم دگرگون می‌شوند و به عاملی منفعل برای مشارکت در پروژه‌های طبقه‌ی مسلط بدل می‌شوند. برخی محققان نظیر اسپواک<sup>۱</sup> در گروه مطالعات فرودستی معتقدند گرامشی برای فرار از سانسور مقامات زندان موسولینی واژه‌ی فرودست را به جای پرولتاریا برگزیده است، همانطور که عنوان فلسفه‌ی پراکسیس جایگزینی بر مارکسیسم است تا یادداشت‌ها از چشمان تیزبین سانسورچی‌های زندان موسولینی در امان بمانند. شک و شبهه‌های بحث برانگیزی در این مورد مطرح است، هرچند که می‌توان این استدلال را ارجحیت داد که پرولتاریا در مفهومی طبقاتی و اقتصادی در نظریه‌ی مارکسیسم بسط یافته و در مباحث گرامشی پاسخگو نیست. گرامشی پرولتاریا را جزئی از فرودستان در نظر می‌گیرد. فرودست صرفاً با روابط طبقاتی تعریف نمی‌شود بلکه در تلاقی طبقه، نژاد، فرهنگ و مذهب است که دیگری را شکل می‌دهد (Zene, 116-127: 2013). گرامشی فرودستان را توده‌ای بی‌شکل از ستم‌دیدگان نمی‌داند بلکه گروه‌های اجتماعی فرودستان خود به درجات مختلفی تقسیم می‌شوند. به زعم او فرودستی محدود به طبقه در معنای اقتصادی خود نیست بلکه طیف وسیع‌تری از نسبت‌ها مانند جنسیت، قومیت و منطقه را شامل می‌شود. اما این حقیقت که شهروندان تحت حکومت سیستم‌های هژمونیک قدرت به شهروندانی منفعل بدل می‌شوند می‌تواند معنایی دیگر را نیز متبادر کند که در برون شد از فرودستی مراحل مختلفی نیز وجود دارد؛ شاید آرام‌سازی و ادغام فرودستان یکی از همین مراحل تاریخی است. به همان میزان که درجاتی متفاوت از فرودستی پیش روست درجات متفاوتی از برون شد از آن نیز قابل تصور است، اعم از شورش و استقلال نسبی یا صرفاً ادعای استقلال تا نهایتاً نیل به استقلال کامل (D. Thomas, 2018). او مفهوم فرودست را در روابط سیاسی و اجتماعی و نه صرفاً طبقاتی بر مبنای پراکسیس مارکسیستی مطرح کرد تا با درک گذشته‌ی آنان و تحلیل اکنون، آینده‌ای ورای فرودستی و تبعیت برای آنان متصور شود. فرودستان باید شرایط خود و کنترل هژمونیک سازمان‌ها و نهادهای دولتی یا وابسته به دولت را دریابد (Zene, 2013: 116-127). مهم‌ترین جزء نگرش تاریخی گرامشی به فرودست روانشناسی توده‌هاست.

فرودستان چگونه به خودآگاهی می‌رسند و چگونه سیاست را از منظر خود به عنوان سوژه‌هایی فرودست معنا می‌کنند. گرامشی به شناخت این آگاهی‌ها می‌پردازد، چراکه اطمینان دارد راه برون‌رفت از فرم دولت توتالیتر و سرمایه‌دار، در نهایت سازگاری فلسفه‌ی پراکسیس با این اشکال از آگاهی است. اما به این معنا نیست که آگاهی توده‌ها را بپذیرند، بلکه از آنچه برای مبارزه باید هدایت و رهبری کنند آگاهی یابند و در جهت پراکسیس آن را تغییر دهند (Gramsci, 1987:323). قشرهای مختلفی بودند که زیر مجموعه‌ی فرودست جای می‌گرفتند و از هم گسیختگی جامعه‌ی فرودست یکی از دغدغه‌های مهم گرامشی بود که از زمان روزنامه‌نگاری به آن پرداخت و نهایتاً در یادداشت «مسئله‌ی جنوب» که جنوب ایتالیا را مرکز توجه خود قرار داده بود، آن را توده‌ای بی‌نظم و نابسامان از دهقانان توصیف کرد. فرودستان گروه‌هایی اپیزودیک و منفرد هستند با هژمونی‌ها و موقعیت‌های اقتصادی متفاوت که هم اعم از گروهی بدون رهبر و انسجام را شامل می‌شود و هم گروهی سازمان‌یافته را در بر می‌گیرد. فقدان انسجام و نابسامانی، فرودستان را از بیان نیازها و خواست‌های مشترکشان ناتوان می‌کند همچنان که شورش‌هایشان نیز منجر به شکست خواهد شد. همانطور که اقدامات کارگران کارخانه‌ی تورین که گرامشی نیز به هدایت و شکل‌گیری آن کمک کرد به شکست منجر شد و نکته‌ی حائز اهمیت این است که گرامشی این شکست را ناشی از شکاف‌هایی می‌دانست که مروجین رفرمیسم شرکتی بین کارگران صنعتی ایجاد کرده بودند. او در تحلیل خود از تاریخ فرودست، تاریخ و سیاست و نقد ادبی و رویکردهای فرهنگی را مورد توجه قرار می‌دهد. به این امر توجه می‌کند که چگونه فرودستان به وجود می‌آیند، چه قدرت سیاسی‌ای دارند، چگونه در تاریخ و ادبیات بازنمایی می‌شوند، چه مناسبات اجتماعی-سیاسی‌ای موجب شکل‌گیری آنان می‌شود و چگونه می‌توانند آگاهی خود را تغییر دهند. اندیشه‌ی او پیرامون این مفهوم به سایر وجه‌های تفکر او گره خورده است و تحلیل او را از فرودست باید در نسبت با کلیت اندیشه‌اش دریافت، چراکه مفهوم فرودستی به تمام مفاهیم کلیدی اندیشه‌ی او همچون هژمونی جامعه‌ی مدنی و دولت ارتباط یافته است (Green, 2002).

گرامشی در یادداشت سوم خود معیارهای روش‌شناختی خود را در تحقیق پیرامون فرودستان در شش مرحله دسته‌بندی می‌کند:

۱. شکل‌گیری عینی هر طبقه‌ی فرودست به واسطه‌ی تغییر و تحولاتی که در حوزه‌ی اقتصاد رخ داد

۲. تبعیت منفعل یا فعال آنان از تشکیلات سیاسی حاکم

۳. تشکیل نیروهای تازه‌ی طبقه‌ی حاکم برای حفظ و دوام کنترل بر فرودستان

۴. سازمان‌یابی طبقات فرودست

۵. سازمان‌های سیاسی‌ای که بر استقلال طبقات فرودست تأکید دارند اما در چارچوبی قدیمی

۶. سازمان‌های سیاسی‌ای که مدعی استقلال کامل خود هستند

اما فرودستان نیز یکپارچه نیستند آنان نیز از سطوح متفاوت آگاهی و عمل برخوردارند، همچنان که در تحلیل گرامشی دهقانان تأثیرگذاری کمتری نسبت به فرودستان شهری داشتند و شرایط تثبیت دیدگاه‌ها و برنامه‌هایی عملی در اختیار نداشتند. فرودستان براساس سطوح گروه‌بندی سیاسی خود از یکدیگر متمایزند. (همان)

گرامشی در نگاه خود به سیاست مفهوم فرودستی را جزء اساسی پژوهش‌های سیاسی می‌داند که هدفش ارائه‌ی بینش مؤثر پیرامون روابط قدرت و هژمونی است. فرودستی نه تنها در مفهومی طبقاتی که در پیکره‌های سیاسی و فرهنگی و اجتماعی معنا می‌یابد، در نهایت او صرفاً در قالب مورخ به شناخت فرودستی و روابط آن با سیاست اکتفا نمی‌کند بلکه آن را به پراکسیس پیوند می‌دهد و هدف از شناخت و آگاهی را رهایی عنوان می‌کند: (Zene, 2013: 127-116). اما رهبران فرودستان در هر جنبش و انجمن متفاوت بودند. زمانی که گرامشی مسئله‌ی جنوب را مطرح می‌کرد، رهبران گروه‌های جنوبی کسانی بودند که در هیأت روحانیان به تداوم وضع موجود دامن می‌زدند و با پشتیبانی نیروهای سیاسی، گروه‌های ضعیف تحت ستم زمین‌های خود را از دست می‌دادند در عین حال که در شمال رهبران مطالبه‌گران، چشم انداز سیاسی بازتری داشتند. اگر مسیحیت (و اسلام در مورد وضعیت منحصر به فرد کشورهای اسلامی) را مصداق در نظر بگیریم جدایی روز افزون از فرودستان بین روحانیان مسیحی ریشه‌ای عمیق دارد، همچنان که روشنفکران دینی به عنوان رهبران و میانجی‌های بین قدرت حاکم و فرودستان نقش به‌سزایی در کنار هم نگه داشتن قشرهای مختلف جامعه در لوای حفظ باورهای مشترک داشتند. گرامشی جنبش‌های لوترانیسم<sup>۲</sup> و کالوینیسم<sup>۳</sup> را به عنوان میانجی بین قدرت وابسته به کلیسا و توده‌ی معتقد در نظر گرفته است که با عوام‌پسند ساختن مفاهیم و آموزه‌های دینی و ایجاد جنبش‌های ملی-مردمی جایگاه خود را بین فرودستان تحت ستم گسترده‌تر کردند. از نظر گرامشی مبارزات ضد هژمونیک معطوف به اعتقادات و احساسات و عرف عمومی آنان می‌شود و انقلاب فرودستان نیاز به نگرش‌های جدید پیرامون تفکرات و اعتقادات و روانشناسی جامعه دارد - (Zene, 2013: 187). 8. گرامشی در نظر دارد که روشنفکران همانقدر که می‌توانند برای فرودستان منجی و نجات‌بخش باشند به همان نسبت با اندیشه‌های رفرمیستی نیز خطرناک خواهند بود، همانطور که در وضعیت کنونی ایران اندیشمندانی در قامت روشنفکر با سکوت یا دعوت انقلابیون به اندیشه‌های رفرمیستی و علم‌گرایی و ارزش‌گذاری تام به عقل در منقادسازی فرودستان بی‌تأثیر نیستند. اندیشه‌های رفرمیستی در گروه‌های چپ تنها در شراکت با هژمونی حاکم است که راه‌های جایگزین را برای ایجاد هژمونی نوین بر جامعه‌ی مدنی می‌بندد. روشنفکر باید شواهد و اسناد تاریخی را که در آن فرودست عنصری جاهل و منفعل بازنمایی می‌شود به بوته نقد بکشاند چراکه بازنمایی‌هایی اینچنینی از فرودستان اغلب شرایط آنان را تقویت می‌کند. گرامشی حول محور مفهوم فرودست به سه بحث می‌اندیشد: ایجاد روش‌شناسی تاریخ‌نگاری فرودستان، تاریخ طبقات فرودست و استراتژی سیاسی تحول بر مبنای سیر تاریخی و زیست فرودستان (Green, 2002). از نظر گرامشی اغلب روشنفکران ارگانیک دارای اندیشه‌اند اما از جنبه‌ی عاطفی گروه‌های تحت رهبری خود غافل‌اند و همچنان که غیاب عنصر تفکر در جنبش‌های فرودستان مشهود است و این برعهده روشنفکران است که پیوند بین اندیشه و عاطفه را در رهبری جنبش انقلابی بر عهده بگیرند، درست در همین راستاست که روانشناسی توده از اهمیت به‌سزایی برخوردار است (Gramsci, 1987: 418).

2 Lutheranism

3 Calvinism

با نظر به جنبش ریزورجیمنتو<sup>۴</sup> در تاریخ نوزایی ایتالیا و روابط بین شمال صنعتی و جنوب دهقانی بسط مفهوم فرودست در نظریه‌ی گرامشی اهمیت به سزایی پیدا می‌کند. جنبش ریزوجیمنتو در جهت اتحاد ایتالیا و یکدست کردن مرزهای جغرافیایی ایتالیا با اتکا به نیروی نظامی و بورژوازی شکل یافته بود، آنچه در تاریخ ایتالیا به عنوان جنبش ملی مطرح می‌شود اما توده‌ها نقشی در این جنبش استقلال‌طلبی نداشتند. گرامشی استدلال می‌کند که تنها حفظ استقلال جغرافیایی دستاورد جنبش نبود بلکه بار دیگر اقتدار شمال ایتالیا بر جنوب آن را تداعی می‌کرد. جنوب که اغلب دهقانان جمعیت آن را تشکیل داده بودند در واقع فاقد عمکرد سیاسی در جنبش‌های اجتماعی بودند و به افیون دین پناه می‌جستند. اما دین تنها عنصر خنثی‌ساز آنان نبود چنانچه نقش لوریانیسم<sup>۵</sup>ها را نمی‌توان در انقیاد گروه مذکور نادیده گرفت. گروهی که خود را چپ می‌دانستند و در تحلیل خود از اجتماع در پی دریافت‌های پوزیتیویستی و اپورتونیستی بودند، به‌طور مثال لومبروزو<sup>۶</sup> با بسط نظریه‌ی «جنوب‌گرایی»، آنان را انسان‌هایی کمتر تکامل یافته با تمایلات غیراخلاقی معرفی می‌کرد. در نتیجه‌ی نگرش‌های مذکور، دهقانان جنوب ماهیتاً تنبل و ناتوان بودند که علت امر مذکور نه سرمایه‌داری بلکه خود جنوبی‌ها بودند چراکه آنان به لحاظ بیولوژیکی پست‌تر از دیگری‌اند.

در نتیجه تحلیل‌هایی اینچنینی مانع بزرگی برای از بین بردن انقیاد جنوب بود و اتحاد آنان را با فرودستان شمال که غالباً کارگران صنعتی بودند ناممکن می‌ساخت (Gramsci, 1995, 1-2 در Zene, 2013: 116-127). در اندیشه‌ی گرامشی فرودست مقابل سلطه نیست بلکه مکمل آن است. آنچه گرامشی افاده می‌کند عنصر محصور در روابط هژمونیک دولت بورژواست. فرودستان در هر طبقه یا گروه‌های اجتماعی که باشند در روابط هژمونیک شرکت داده می‌شوند، چنانچه نه فراتر از دولت و نه پیش از آن جای دارند بلکه در بطن روابط هژمونیک واقع شده‌اند. طبقات حاکم برای ایجاد وحدت تاریخی از روابط ارگانیک بین جامعه‌ی سیاسی و جامعه‌ی مدنی سود می‌جویند. دولت حاکم با مشارکت دادن نیروهای هژمونیک شده در فرایندهای اجتماعی و حوزه‌ی عمومی آنان را در دایره‌ی تسلط خود حفظ می‌کند و هر جا که در یابد عرف جامعه به نفع طبقه‌ی حاکم دچار زوال و ضعف خواهد شد دوباره آن را بازسازی می‌کند و با جرح و تعدیل عقل سلیم جامعه به طور مداوم توده را در زاویه‌ی مشترکی گرد خواهد آورد. اما سلطه برای بقا نیاز به توده‌های فرودست هرچه بیشتری دارد. با کثرت گروه‌های منقاد و تولید و بازتولید فرودستان است که قدرت خود را در رأس حفظ خواهد کرد. گرامشی به بررسی مواردی می‌پردازد که گروه‌های اجتماعی را به تبعیت وامی‌دارند. جهان‌بینی و فرهنگ و شیوه‌های تفکر و عقل سلیم توده‌هاست که به استحکام هژمونی مسلط دامن می‌زند و آنان را از عاملیت اجتماعی و سیاسی ساقط می‌سازد. تصور بدوی و سنتی آنان سنگ بزرگی است که مانع از تغییر نگرش آنان از سطحی ابتدایی می‌شود و آگاهی آنان از محدوده‌ی دانش عوام عدول نمی‌کند. از رهبری آگاه و سازمان یافته‌ای برخوردار نیستند و مغلوب تلاش‌های هژمونیک دستگاه قدرت‌اند و عدم انسجام و اتحاد آنان شکست‌های پی‌درپی و پیروزی‌های موقت و کوتاه مدت را به همراه دارد. فاصله‌ی بین توده و روشنفکر و فقدان دیالکتیک بین دو گروه، گرایش توده‌ها را به سمت و سوی مفاهیم سنتی و فولکلور تقویت می‌کند، همچنان که دین نیز پایه‌های این انقیاد و تک‌زیستی کوتاه‌بینانه‌ی سنتی را در غالب طبیعت و سرنوشت محتوم به فرودستان ناآگاه حقنه می‌کند. (همان)

4 Risorgimento

جنبش وحدت بخش جغرافیایی ایتالیا، ر.ک. درآمدی بر اندیشه‌های سیاسی آنتونیو گرامشی، ص ۱۲۹

5 Lorianism

6 Cesare Lombroso

گرامشی سعی در تشریح این ایده دارد که هژمونی حاکم چگونه واقعیت‌های سیاسی را به چالش می‌کشد و این تفکر را در فرودستان پرورش می‌دهد که نظام توتالیتر و سرمایه‌دار تنها نظام ممکن سیاسی است که دوام خواهد داشت. هژمونی مسلط همت خود را در سطح فرهنگی صرفاً بر یک امر می‌گذارد، مقاومت در برابر آگاهی فرودستان. فرودست برای گرامشی تنها با تجربه‌ی طرد شدگی تعریف نمی‌شود بلکه به طور یکپارچه در روابط هژمونیک آنچه گرامشی به عنوان دولت یکپارچه بورژوازی توصیف می‌کند، ادغام می‌شود. ادغام شدن گروه‌های فرودست در دولت حاکم نباید در فرم و شکل دولت‌های مدرن تصور شود بلکه منظور از ادغام محصور شدن است که آن‌ها را به گروه‌های فرودست بدل می‌کند. فرودستی در واقع تابع فرایند تشکیل دولت مدرن است. فرودستان گروه‌هایی رها شده نیستند بلکه آنان به طور دقیق تحت استراتژی‌های سلطه کنترل شده و شکل گرفته‌اند. فرودست صدای سلطه را به طور مداوم در اشکال مختلف فرهنگی و اجتماعی و سیاسی می‌شنود و حضورش را احساس می‌کند. (D. Thomas, 2018). گرامشی ضد هژمونی را تحت تأثیر رهبری روشنفکران ارگانیک در نظر می‌گرفت. اما این امر را نه از بالا بلکه از پایین میان فرودستان ممکن می‌دانست، چراکه فرهنگ و تفکر نوین فرودستان را به عنوان منبع سیاسی خطیری برای ایجاد ضد هژمونی در نظر می‌گرفت. اینان به واقع پیش شرط‌های فرم جدیدی از سیاست و سازمان‌بندی‌های اجتماعی آینده هستند. در نتیجه آنچه در گذشته در حاشیه بود اکنون به عنوان هسته‌ی مجموعه‌ی جدید ایدئولوژیک بدل می‌شود و اراده‌ی فرودستان از نظر اجتماعی و فرهنگی رشد می‌کند و این امر مبتنی بر تقابل و دیالکتیک روشنفکران و فرودستان است (Gramsci, 1987: 195). گرامشی اشاره دارد که نباید هژمونی حاکم را خارج از فرودستان یا نقطه مقابل آن در نظر گرفت بلکه روابط هژمونیک در داخل گروه‌های فرودست نیز رخ می‌دهد. این نشان از این دارد که هژمونی درون گروه‌های فرودست راه یافته است. گرامشی نفوذ فرهنگی و اقتصادی طبقه‌ی حاکم را تا جایی در نظر می‌گیرد که به زعم او جامعه‌ی مدنی و دولت در هم ادغام شده و یکسان به نظر می‌رسند. چراکه دولت چه با قهر چه با اجماع هژمونیک، نیروهای اجتماعی را به عاملی در جهت اهداف خود بدل می‌سازد. فرودست که پیش از این در برابر اراده‌ی خارجی مقاومت می‌کرد اکنون بدل به مسئول گشته و دیگر نه عنصری مقاوم بلکه عاملی در سازوکار سلطه است.

گرامشی نه تنها اقتصاد بلکه فرهنگ را تعیین بخش پایه‌ی ماتریالیستی و امری ناگزیر برای تغییر هژمونی می‌دانست، آنچه فضایی ایجاد می‌کند که انسان‌ها به خودآگاهی برسند و برای تغییر مبارزه کنند، امری که هم سلطه‌ی حکومت را ممکن می‌کند و هم مبارزه‌ی طبقاتی علیه آن را امکان‌پذیر می‌سازد (Gramsci, 1987: 407). او «خودانگیزگی» را ویژگی اصلی عناصر حاشیه‌ای طبقات فرودست قلمداد می‌کند. آنان که به آگاهی طبقاتی دست نیافته‌اند و هیچ شواهدی در تاریخ و ادبیات از خود باقی نگذاشته‌اند و در نتیجه‌ی عمل انقلابی آنان، گروه‌های فرودست پیشرفته تر به قدرت می‌رسند. گرامشی نه تنها خود انگیزگی یا عدم خودآگاهی فرودستان حاشیه‌ای را در بازتاب تاریخی کمتر، مؤثر می‌داند همچنین مهم‌ترین عنصر مبنی بر سوء برداشت یا نادیده گرفتن جنبش‌های مردمی را در غفلت تعمدی روشنفکران می‌بیند. آنان که پروتاگونیست‌های جنبش‌های مردمی را یا دیوانه خطاب می‌کنند یا ناآگاه و بی‌دانش. همچنان که گرامشی پیرامون جنبش مردمی لازارتی<sup>۷</sup> دیدگاه‌های جاکومو بارزولتی<sup>۸</sup> را مطرح می‌کند که

7 Davide Lazzaretti

8 Giacomo Barzellotti



جنبش وی را صرفاً مذهبی می‌داند و لومبروزو که لازارتی را در هیأت دیوانه‌ای می‌نگریست. آنان جنبش طیف وسیعی از مردم به حاشیه رانده شده را در انقلابی فردی و نامنظم خلاصه می‌کنند که قهرمانشان فاقد صلاحیت‌های لازم برای رهبری سیاسی است. همینطور در وضعیت انقلابی اخیر ایران یادداشت‌ها و جستارهای پراکنده‌ی معدودی از روشنفکران آکادمیک صحنه‌ای بر گفتار مؤخر نیز هست، چنانکه با ارزش‌گذاری صرف بر عقل کل رهبری واحد و ناچیزانگاری شورش‌های متراکم مردمی و با اتکا بر موارد حاشیه‌ای پیرامون معترضان، آگاهانه یا ناخودآگاه سعی بر پیش‌بینی شکست جنبش دارند، هرچند می‌توان به این امر نیز به طور عموم و نه در مواردی منحصر به فرد همچون وضعیت غیرقابل پیش‌بینی ایران اذعان کرد که ضعف دیگر شورش‌های فرودستی خودجوش و خودانگیختگی آن است. گرامشی معتقد بود چنانچه اقدامات خودجوش فرودستان نه با تحقیر و سرکوب بلکه با رهبری آگاهانه جهت داده و آموزش داده شود و با تئوری وحدت یابد، بدل به سیاست توده‌ای خواهد شد (Zene, 2013: 116-127). فرودستان در اندیشه‌های رفرمیستی و تخصصی‌سازی شده در حاشیه‌اند و نفی عاملیت آنان را در عرصه‌ی سیاسی در پی دارد. آنچه باعث نجات و رهایی آنان می‌شود نه اندیشه‌ورزی عده‌ای در برج عاج خود و نه صرفاً نشست‌های دانشگاهی بلکه شناخت و درک وضعیت تاریخی فرودستان و مجراهایی که منجر به حاشیه راندن آنان می‌شود. برای مقاومت در برابر فریب‌های هژمونیک سلطه باید آن را شناخت و شرایط تولید و بازتولید آن را بازشناخت. گروه‌های فرودست که در نظام سیاسی دارای طبقه‌های متفاوتی هستند باید به اتحادی طبقاتی دست یابند و دسته‌هایی که سازمان و نظام بیشتری دارند به رهبری فکری فرودستان بپردازند و در ابتدا به نیرویی ضد هژمونیک بدل شوند تا ارزش‌های مسلط را که دولت از طریق آن‌ها به کنترل توده‌ها می‌پردازد به چالش بکشند و در نهایت ارزش‌های فرهنگی نوینی را جایگزین ارزش‌های کنترل‌گر پیشین کنند. او پیرامون انقلاب فرودستان اذعان می‌کند که باید به شکل‌گیری مجموعه‌ای نوین از هنجارها، روانشناسی جدید، شیوه‌های نوینی از تفکر و زندگی اندیشید، همانطور که سازمان‌دهی سیاسی و اقتصادی را نیز نباید از نظر دور داشت (Gramsci, 1991: 41).

با توجه به اینکه مفاهیم فرودست دهقانی و روستایی دیگر پاسخگوی انواع و اشکال جدید فرودستی مدرنیته نیست، ناگزیریم که بپذیریم باید قائل به تجدید مفهومی فرودست در قرن بیست و یک باشیم. سوژه‌های هژمونیک که اینک برای پاسخ به نیازهایی که ثمره‌ی مدرنیته است عنوان دیگری می‌طلبند، سوژه‌ای که به او وعده‌ی فرصت برابر و امتیازات برابر و حقوق برابر داده می‌شود. فرودستان عصر مدرن محدود به یک طبقه نیستند بلکه اقلیت‌ها و گروه‌های اجتماعی مطرود و زنان و غیره را نیز دربر می‌گیرد، آنان که همیشه تهدیدی برای لغو حقوق شهروندی‌شان دارند. بر همین مبناست است که گرامشی رویکرد اکونومیستی در مارکسیسم را منسوخ دانست و معتقد بود تحت لوای این رویکرد نمی‌توان گروه‌های اجتماعی جامعه‌ی مدنی را گرد هم آورد، چراکه مفهوم طبقه‌ی اکونومیستی دیگر ناتوان از بیان نابرابری‌هاست و اقلیت‌ها و گروه‌های اجتماعی به حاشیه رانده شده را در بر نمی‌گیرد؛ گروه‌های جنسی متفاوت، مهاجران، پیروان ادیان و فرقه‌های خاص عناصری هستند که در یک طبقه نمی‌گنجد بلکه مفهوم فرودست را باید گسترش داد. اما آیا هدف پایان بخشیدن به فرودستی است؟ آیا امکان‌پذیر است دوره‌ای تاریخی را متصور شد که فرودستی در آن وجود ندارد؟ با مطالعه‌ی اندیشه‌ی گرامشی پاسخی نه قانع کننده و نه مبسوط ولی چاره‌ساز دریافت می‌کنیم. آنچه باید تغییر کند روابط هژمونیک بین جامعه‌ی مدنی و جامعه‌ی سیاسی است، هژمونی جامعه‌ی مدنی با جرح و تغییر عقل سلیم و اصلاحات فکری و اخلاقی توده‌هاست که تغییر می‌کند و اصلاحات فکری و اخلاقی با

اندیشه‌ورزی روشنفکران ارگانیک از بین همان توده‌ها محقق خواهد شد. اما در حرکت تاریخی حاضر در جامعه‌ی ایران مفهوم روشنفکر مدنظر گرامشی به گونه‌ای تغییر شکل یافته است. از این منظر که جایگاه «روشنفکر ارگانیک» را فعالین مدنی حاضر در بستر حرکت انقلابی حاضر تسخیر کرده‌اند. این تغییر جایگاه و رسیدن فعالین مدنی به این سطح از اثربخشی را می‌توان از ویژگی‌های بارز این حرکت دانست که این جابه‌جایی تحت تأثیر فضای اجتماعی و تغییرات تکنولوژیک به طور مجزا قابل بررسی است. اما به هر روی این اصلاحات فکری و اخلاقی در بستری تاریخی به‌وسیله‌ی روشنفکران صورت‌بندی شده و فعالین مدنی به نوعی تحقق این صورت‌بندی در جریان رخداد تاریخی حاضر هستند.

اصلاحات فکری و اخلاقی اما پس از صورت‌بندی شدن و محقق شدن توسط فرودستان در بستر جامعه جاری می‌شوند. شرایط کنونی در جامعه‌ی ایران نیز یکی از رخدادهایی است که در آن فرودستان (که بنا به تعریف گرامشی گروه‌های طرد شده و کنار گذاشته شده از روابط قدرت هستند) در حال شکل دادن به حرکتی تاریخی در جهت ابراز خویشتن و دستیابی به قدرت هستند. زنان، دانشجویان، دانش‌آموزان، کارگران صنعتی و ساختمانی، گروه‌های کوچک و بزرگ اقلیت‌های جنسی و مذهبی همگی مطابق تعریف و بررسی گرامشی تحت لوای مفهوم «فرودست» در حال شکل دادن انقلابی اجتماعی\_سیاسی هستند که کنشی مبنی بر تغییر در تمام ساختارها به نفع فرودستان دارند. همبستگی اخلاقی میان گروه‌های مختلف افزایش یافته و در مدت زمان کوتاهی مطالبات گروه‌های اجتماعی مختلف ذیل شعار «زن، زندگی، آزادی» وحدت یافته است، وحدتی که در عین حال نشان دهنده‌ی تکثری تاریخی\_ مفهومی است که ذیل این شعار گرد هم آمده است. چنین حرکتی با ظرفیت‌ها و پتانسیل‌های درونی خود توانایی آن را داشته که تمام روایت‌های هراس‌آمیز مانند «قومیت‌گرایی» را کنار زده و زمینه‌ی رخدادی تاریخی را فراهم آورد. به عبارتی حرکت تاریخی فرودستان اکنون پتانسیلی را در خود پرورش داده تا هر گروه و جنبشی که پیش از این مدعای اعتبار بخشی به مبارزات و اعتراضات اجتماعی را داشت با نزدیک شدن به این حرکت و اعتباریابی از طریق حضور در آن خود را به هسته‌ی اجتماع نزدیک کند. به عبارتی این رخداد است که در حال حاضر به همه‌ی گروه‌های اجتماعی\_سیاسی اعتبار می‌بخشد و این به معنای ظهور و عینیت یافتن آگاهی در دل فرودستان است.



منابع:

- D. Thomas, Peter. 2018. Refiguring the Subaltern, Political Theory, 1-24
- Gramsci, A. 1987. Selections from Prison Notebooks. New York: International
- Gramsci, A. 1991. Selections from Cultural Writings. Cambridge, MA: Harvard University Press
- Green, Marcus. 2002. Gramsci Cannot Speak: Presentations and Interpretations of Gramsci's Concept of the Subaltern, Rethinking Marxism, V 14, N 3
- Zene, Cosimo. 2013. The Political Philosophies of Antonio Gramsci and B.R. Ambedkar, New York: Routledge

- اندرسون، پری. ۱۳۹۹. معادلات و تناقضات آنتونیو گرامشی، ترجمه‌ی حمیدرضا قنبری، تهران: انتشارات نیلوفر
- سایمون، راجر. ۱۳۹۹. درآمدی بر اندیشه‌های سیاسی آنتونیو گرامشی، ترجمه‌ی محمد اسماعیل نودری، تهران: نگاه
- گرامشی، آنتونیو. ۱۳۸۴. دولت و جامعه‌ی مدنی، ترجمه‌ی عباس میلانی، تهران: نشر اختران
- گرامشی، آنتونیو. ۱۴۰۰. فلسفه‌ی پراکسیس، ترجمه‌ی نرگس علی محمدی، تهران: نشر مانیا هنر